

امام علی(ع) خشم را جند عظیم شیطان می‌نامد/ نقش خشم در نابودی دین

محسن اسماعیلی در جلسه شرح نهج البلاغه گفت: خشم در نابود کردن زندگی دنیایی و دین چنان کارآمد است که علی(علیه السلام) آنرا «جند عظیم شیطان» می‌داند تا انسان را نابود کند.



محسن اسماعیلی در جلسه شرح نهج البلاغه گفت: خشم در نابود کردن زندگی دنیایی و دین چنان کارآمد است که علی(علیه السلام) آنرا «جند عظیم شیطان» می‌داند تا انسان را نابود کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، متنی که در ادامه می‌آید گزارشی از کلاس شرح نهج البلاغه دکتر محسن اسماعیلی، استاد دانشگاه و عضو حقوقدان شورای نگهبان است که در محل سابق حزب جمهوری اسلامی(سرچشمه) برگزار می‌شود.

در بحث راجع به نامه ۶۹ نهج البلاغه رسیدیم به این جملات چهارگانه که مرتبط با هم هستند: «وَكَظِمَ الْعَيْظُ، وَتَجَاوَزَ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ، وَاحْلَمَ عِنْدَ الْعُضْبِ، وَأَصْفَحَ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ»؛ غیظ خود را فرو ببر؛ و آنگاه که می‌توانی انتقام بگیری انتقام نگیر و گذشت کن؛ و آنگاه که بر مسند قدرت هستی چشم پوشی کن تا عاقبت برای تو باشد. گفته شد که این چهار جمله همگی با چگونگی مواجهه انسان با خشم و غضب ارتباط دارد. به طور طبیعی و گریزناپذیر همه ما در طول زندگی شبانه روز با مواردی مواجه می‌شویم که باب میل ما نیست و ناراحت می‌شویم و دچار خشم و غضب می‌شویم. اگر خشم و غضب افسار گسیخته باشد، موجب نابودی دین و دنیا می‌شود.

گفته شد که خشم در نابود کردن زندگی دنیایی و دین چنان کارآمد است که علی(علیه السلام) آنرا «جند عظیم شیطان» می‌داند تا انسان را نابود کند. روایات در این زمینه آنقدر زیاد و تکان دهنده است که عالم بزرگی مثل مرحوم نراقی در کتاب شریف جامع السعادات وقتی به بحث غضب می‌رسد، می‌نویسد: «الغضب من المهلكات العظيمة و ربما ادى الى الشقاوت الابدیه»؛ خشم از بزرگترین اسباب هلاکت و بدبختی و نابودی انسان است و چه بسا انسان را برای همیشه دچار شقاوت و بدبختی کند. بعد ایشان جملاتی دارد و احادیثی را نقل می‌کند از جمله این روایت مشهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند: «الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل»؛ خشم ایمان را فاسد می‌کند. ایمانی که داریم را از بین می‌برد؛ همان طور که سرکه عسل را از بین می‌برد و نابود می‌کند. عسل هر قدر هم که خالص و پاکیزه باشد، با کمی سرکه نابود می‌شود. خمره ایمان انسان هم با قطره خشمی که کنترل نشده باشد فاسد می‌شود.

کنترل و مهار این خوی درنده از اولویت دارترین برنامه‌های تربیتی انسان است؛ هم برای خودش و هم برای دیگران و جامعه. انسان هم باید خشم خودش را کنترل کند و هم جامعه و دیگرانی که از او الگوپذیرند را اینگونه تربیت کند تا در بهترین حالت به جایی برسد که اصلا عصبانی نشود. وقتی چیزی می‌بیند که با طبعش سازگار نیست، دریای وجودش طوفانی نشود و کنترل خود را از دست ندهد. «حلم» یعنی اینکه انسان اصولاً خشمناک نشود. درجه بعدی این است که اگر خشمناک شد، خشم خود را کنترل کند. «کظم غیظ» داشته باشد. گفته شد که «حلم» از «کظم غیظ» بالاتر است. حلیم اصلاً خشمناک نمی‌شود اما کظیم کسی است که عصبانی می‌شود ولی آن را کنترل می‌کند. گاهی انسان هر قدر هم خودش ساخته باشد عصبانی می‌شود. اینجا باید کظم غیظ کند.

انسانی که دچار عصبانیت می‌شود دو راه بیشتر ندارد: یا کظم غیظ و یا انتقام. اصلاً معنای غضب در بیان علمای اخلاق همین است: هیجان باطن و به جوش آمدن خون انسان برای انتقام. به آدم عصبانی که عطش انتقام دارد، «غضبان» می‌گویند. راه انتقام و پاسخ مثبت دادن به خشم در متون دینی ما اصلاً توصیه نشده است؛ حتی انتقام مشروع. چون آدمی که می‌خواهد انتقام بگیرد، معمولاً پا را از حد مجاز زیاده روی می‌کند. اما فرض اینکه حد خود را هم رعایت کند و به اندازه مشروع هم بخواهد انتقام بگیرد. در همین حد هم توصیه نشده است. مثلاً در قرآن راجع به قصاص دقیقاً همین تعبیر در سوره بقره آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»؛ ما اجازه دادیم و مشروع است که اگر کسی را از شما کشتند، شما هم با این شرایط می‌توانید یکی را بکشید: «الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى»؛ اما بعد بلافاصله می‌فرماید: «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»؛ توصیه می‌کند از همین انتقام مشروع چشم‌پوشی. قصاص جایز است؛ واجب نیست. اگر انتقام مشروع بگیری گنهکار نیستی اما قرآن می‌فرماید بهتر است از این انتقام مشروع چشم‌پوشی. چرا؟ دو علت به ذهن می‌رسد.

یک. اینکه وقتی آتش غضب شعله می‌کشد و انسان را به انتقام‌گیری دعوت می‌کند، اینگونه وانمود می‌کند که اگر انتقام بگیری، این آتش فرو می‌نشیند. به ظاهر هم همین طور است که انسان موقتاً آرامش کاذب پیدا می‌کند. اما اولاً اینگونه است که غالب انسان‌های خشمناک در انتقام‌گیری حد و حدود را رعایت نمی‌کنند. چرا؟ چون خشم در روایات نوعی دیوانگی و جنون معرفی شده است. اولین کار غضب این است که عقل انسان را از کار می‌اندازد و وقتی عقل از کار بیفتد، انسان قدرت تشخیص مرز و حد و اندازه را ندارد. آدم عصبانی آنقدر عقلش از کار می‌افتد که به خودش هم رحم نمی‌کند و گاهی خودزنی می‌کند و یا به خودش هم ناسزا می‌گوید، چه رسد به دیگران. کسی که این را هم تشخیص نمی‌دهد و به خودش هم رحم نمی‌کند، انتظار داشته باشیم در نسبت با دیگران حد و حدود را رعایت کند؟ این طور نیست. آتش در درون این آدم هر لحظه شعله

ور تر می شود.

دو. وقتی انتقام گرفته می شود و این انتقام ها غالبا خارج از تعادل و انصاف و حد عدالت است، طرف مقابل هم عصبانی و مشتاق انتقام متقابل می کند: زدی ضربتی، ضربتی نوش کن... و معلوم نیست این تسلسل باطل تا کجا ادامه یابد. اتفاقا آن کسی که اول عصبانی شده و خواسته با انتقام گیری خودش را آرام کند، معمولا اولین قربانی خشم خودش است. تاریخ را که می خوانیم می بینیم گاهی جنگ های ۴۰ ساله بین قبایل بزرگ بر سر همین انتقام گیری ها بوده در حالی که اگر از اول چشم پوشی می کردند و خودشان را کنترل می کردند این همه کشته روی دست انسان ها نمی ماند. بسیاری از جنگ هایی که بین ملت ها اتفاق می افتد، سر عصبانیت های لحظه ای است. چه خانواده های گرم و مومن و محکم که به سبب عصبانیت های لحظه ای بین زن و شوهر از هم پاشیده می شود و خودشان و بچه هایشان و نزدیکانشان را اذیت می کند. چه رفاقت های صمیمی و قدیمی که بر اثر خشم و غضب از هم بریده می شود. خشم و غضب آتشی است که هر چیزی را خاکستر می کند.

در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که: «ألا وإن الغضب جمره في قلب ابن آدم أما رأيتم إلى حمرة عينية وانتفاخ أوداجه فمن أحس بشيء من ذلك فليصق بالأرض»؛ هان! بدانید و آگاه باشید که خشم شعله آتشی در درون فرزندان آدم است. آیا سرخی چشمان شخص عصبانی را ندیده اید؟ این مال حرارت درونشان است. آیا ندیده اید رگ گردنش باد می کند؟ پس هرکس احساس کرد این شعله خشم دارد در درونش زبانه می کشد پس بر زمین و سر جایش بنشیند. «فليصق بالأرض» را دو جور می شود معنی کرد. یکی این معنی رایجی که می گویند راه کنترل خشم این است که انسان حالت جسمانی و فیزیکی خودش را عوض کند. مثلا اگر ایستاده است، بنشیند. معنای دوم اینکه کنایه از سر جای خود نشستن و اقدام نکردن و تصمیمی نگرفتن است. هر دو هم ممکن است. از علی علیه السلام هست که: «الغضب نار القلوب»؛ خشم، آتش دلهاست. یا اینکه «الغضب نارٌ موقدة، من كظمه أطفالها، ومن أطلقه كان أولَ مُحترقٍ بها»؛ خشم آتشی برافروخته است، هر کس خود را کنترل کند، این آتش را خاموش کرده است؛ اما اگر کسی خشمش را کنترل نکند اولین کسیست که در آتش غضب خودش خواهد سوخت.

پس ما باید این قوه ای که در ما وجود دارد را مهار کنیم. اما چگونه؟ ما از چه چیزی عصبانی می شویم؟ از چیزی که بد است. احساس کنیم کسی به ما حرف بدی زده یا کار بدی کرده، غضبناک می شویم و می خواهیم انتقام بگیریم. طبیعتا اولین قدم برای اینکه انسان بتواند خشم خود را کنترل کند این است که وقتی بدی دید، از آن بگذرد. به این مرحله «تجاوز» می گویند. گذشت کند. مرحله بالاتر از گذشت این است که اصلا به روی طرف مقابل نیاورد که من بدی را از تو دیدم و گذشت کردم. کانه اصلا بدی ندیده است. اگر می تواند در مقابل بدی خوبی کند. به این مرحله «صفح» می گویند. پایین ترین مرحله «تجاوز» و «عفو» است و بالاتر از آن «صفح». البته هر کسی نمی تواند به «صفح» برسد. کار انسان های باتقواست. باتقوایی که برای رسیدن به بهشت مسابقه گذاشته اند. در آیه ۳۳ سوره آل عمران آمده است: «وسارعوا إلى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والأرض أعدت للمتقين»؛ بشتابید و مسابقه بگذارید برای رسیدن به آمرزش پروردگار و بهشتی که وسعت و پهنای آن به اندازه آسمان ها و زمین است؛ همان بهشتی که برای افراد باتقوا بهشت شده است.

اصلا ارزش بهشت به همین است. بهشت خودش موضوعیت ندارد. بهشت یک ظرف است و ارزش هر ظرفی به مظهر آن است. ارزش بهشت به بهشتیان است. این بهشتی ها هستند که بهشت را بهشت می کنند. بهشت ابزار پذیرایی از متقین است. بهشتی ها کیانند؟ «الذين ينفقون في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين»؛ کسانی که انفاق می کنند، چه در تنگدستی و چه در گشاده دستی (در روایات داریم که به هنگام تنگدستی با صدقه دادن تجارت کنید. صدقه برای کسی که به وعده های الهی اعتقاد دارد، تجارت در هنگام تنگدستی است) و آنها که خشمشان را فرو می برند و گذشت هم می کنند و نه تنها گذشت می کنند، بلکه در مقابل بدی دیگران خوبی هم انجام می دهند.

داستان معروف را شنیده اید که کنیز امام سجاد(ع) آمد روی دست حضرت آب بریزد که ظرف افتاد روی دست حضرت و دستشان درد گرفت. حضرت او را نگاهی کردند. فهمید که حضرت دردشان گرفته است. کنیز فهمیده ای بود. فوری گفت: در قرآن آمده است «والكاظمين الغيظ». حضرت فرمودند خشمم را فرو بردم. کنیز ادامه داد: «والعافين عن الناس». حضرت فرمودند (مثلا) خوب قبول؛ انگار نه انگار که کاری کردی. کنیز ادامه داد: «والله يحب المحسنين». حضرت فرمود: در راه خدا آزادی. برو. کسی مثل امام سجاد می خواهد که بتواند کظم غیظ و عفو و صفح داشته باشد. پس در مرحله اول اینکه خودمان را کنترل کنیم که به آن کظم غیظ می گویند. مرحله بالاتر اینکه کاری کنیم که اصلا عصبانی نشویم که به آن «حلم» می گویند. بالاتر از این هم «تجاوز و عفو» است و از آن بالاتر هم «صفح».

حضرت در این چهار جمله ما را قدم به قدم به این چهار مرحله بالا راهنمایی کرده اند. می فرمایند: «وأكظم الغيظ، وتجاوز عتد المقدرة، وأحلم عند الغضب، وأصفح مع الدوثة، تكن لك العاقبة». البته این جملات در نسخه های مختلف دو جور نقل شده است. بعضی نسخه ها مثل ابن ابی الحدید و ابن میثم اینگونه آورده اند: «وأكظم الغيظ، وأحلم عند الغضب، وتجاوز عتد المقدرة، وأصفح مع الدوثة، تكن لك العاقبة». اما در نسخه صبحی صالح و نسخه های رایج بین ما این چهار مرحله را یکی در میان آورده اند که در بالا هم گفتیم. البته در معنی فرقی نمی کند.

در این چهار عبارت چند نکته لطیف هست که خوب است از آنها نگذریم:

یک. حضرت می فرمایند که «وأكظم الغيظ». غیظ آن حالت خشم شدید و غضب شعله ور است. ولی راجع به حلم می فرمایند: «وأحلم عند الغضب». گفتیم حلم یعنی انسان اصلا غضبناک نشود. پس معنی این جمله چیست؟ آیا معنی آن این است که

وقتی غضبناک شدی، حلم نشان بده؟ در حالی که حلم یعنی اصلاً غضبناک نشوی. منظور چیست؟ نکته این است که حضرت فرموده اند: «عند الغضب. یعنی موقعی که نشانه های خشم آشکار می شود، مراقب باش که عصبانی نشوی. منظور، غضب بالقوه است. همان ابتدایی که می بینی داری عصبانی می شوی مراقب باش. نگذار آن جرقه به شعله تبدیل شود. حداقل کار این است که بیرون بروی. آن موقعی که انسان معمولا عصبانی می شود، زود جلوگیری کنی تا به غیظ تبدیل نشود. همان ابتدا جلوییش را بگیری.

دو. راجع به «واکظم الغیظ» و «واحلم عند الغضب» حضرت هیچ قیدی نگذاشته اند. این دو از همه کس خوب است و پسندیده؛ خواه قدرت انتقام داشته باشد، یا نداشته باشد. این فضیلت است که ولو انسان قدرت انتقام دارد یا نه، کظم و حلم داشته باشد. اما برای «تجاوز» و «صفح» حضرت قید آورده اند: «وتجاوز عند المقدرة» و «وَأَصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ». گذشت و تجاوز مربوط به وقتی است که توان انتقام داری وگرنه هنری نیست که توان انتقام نداشته باشی و انتقام نگیری. ارزش در این است که با وجود قدرت و توان، بگذری و هنگامی که توانمندی صفح داشته باشی. ارزش گذشت به این است که در عین توانایی، انتقام نگیری. هر چقدر قدرت انتقام بیشتر، ارزش گذشت هم بالاتر.

در جاهای دیگر نهج البلاغه هم همیشه تجاوز و عفو و صفح مقید به توان انتقام شده است. می فرمایند وقتی می توانی انتقام بگیری، نگیر. حکمت ۱۱ نهج البلاغه می فرماید: «إذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه»؛ وقتی دشمن را شکست دادی و قدرت برای انتقام گذشته پیدا کردی، گذشت کن و این گذشت را شکر بر آن پیروزی قرار بده. شکر عملی این است. در حکمت ۲۱۱ می فرمایند که زکات پیروزی گذشت است: «العفو زکاة الظفر». در حکمت ۵۲ می فرماید: «أولی الناس بالعفو أقدروهم علی العقوبة»؛ شایسته ترین کس برای گذشت مردن، قادرترین کس به انتقام است.

داستان معروف نبرد امیرالمومنین (ع) با عمر و بن عبدود را شنیده اید. در جنگ خندق عمرو بن عبدود آمد و مبارز طلبید. قهرمان عرب بود. سه بار مبارز طلبید. غیر از امیرالمومنین هیچ کس داوطلب نشد. دفعه سوم که آمد شروع کرد به مسخره کردن. گفت مگر از بهشت و وعده های الهی صحبت نمی کردید؟ چرا نمی خواهید بهشت بروید؟ یا بیایید تا من شما را به بهشت بفرستم یا شما من را به جهنم. امیرالمومنین اجازه گرفت و رفت. آن جمله معروف را شنیده اید که پیامبر به خدا عرضه داشت: خدایا تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفته است.

او پهلوان عرب بود و امیرالمومنین هم جوان. گرد و غبار که فرو نشست، دیدند امیرالمومنین روی سینه عمرو بن عبدود نشسته است. ناگهان دیدند حضرت بلند شد. برای همه سوال شد که علت چیست. خود عمرو بن عبدود هم سوال کرد که چرا من را نکشتی؟ حضرت فرمود آن آب دهان که به صورت من پرتاب کردی من را عصبانی کرد. من بلند شدم تا عصبانیت را کنترل کنم. قدرت انتقام داشتم ولی خواستم خودم را کنترل کنم.

مولوی آن شعر زیبا را راجع به این قضیه دارد: از علی آموز اخلاص عمل...

سه. حضرت برای گذشت و تجاوز، حضرت از قید «المقدرة» استفاده کرده اند؛ اما برای صفح از «الدولة». «وَأَصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ» یعنی چی؟ این را دو گونه می توان معنی کرد و هر دو درست است. یکی به معنای توانمندی و تمکن انسان است. مثلا از مال برخوردار باشد. اگر این معنی باشد، ترجمه این می شود: بگذر، در حالی که می توانی انتقام بگیری؛ و اگر می توانی به او احسان هم بکن. ولی بعضی مترجمین کلمه «الدولة» را به معنای مناصب اجتماعی و شخصیت سیاسی در نظر گرفته اند. این هم مناسب است. چرا؟ چون کسانی که دارای قدرت اجتماعی می شوند و صاحب منصب می شوند، معمولا منتقدانی دارند و معمولا هم ما ظرفیت شنیدن انتقاد را نداریم و با انتقاد عصبانی می شویم و پرخاش می کنیم. لذا برای صاحب منصبان مناسب است که از منتقدین ناراحت نشود و با آنها محبت و صفح بیشتری داشته باشد. برای همین هم هست که در حکمت ۱۷۶ می بینیم: «آلة الرئاسة سعة الصدر»؛ گشاده رویی و سینه فراخ داشتن و زود به خشم نیامدن از ابزار ریاست است. کسی که زود عصبانی می شود و موضع می گیرد، صلاحیت ریاست ندارد. جالب اینکه وقتی حضرت کسانی را به مسئولیت منصوب می کردند، از توصیه های مشترک در احکام اینها کنترل خشم است. در نامه ۷۶ که حکم ماموریت عبدالله ابن عباس برای ولایت بصره است می بینیم: «سع الناس بوجهک و مجلسک و حکمک، و ایاک و الغضب فانه طیره من الشيطان»؛ با مردم در نشست و برخاست و دستورها گشاده رو باش. عصبانی و گرفته نباش. مراقب باش عصبانی نشوی. عصبانیت با کنترل و مدیریت جامعه سازگار نیست.

یا در ابتدای نامه معروف به مالک دستور به خوشرویی و محبت به مردم آمده است و اینکه دلت را از محبت مردم لبریز کن و فرمودند «ولا تکن علیهم سبعا ضاربا تغتنم اکلهم، فإنهم صنفان، إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق». مثل حیوان خشمناک درنده به جان مردم نیفت، چرا که مردم دو دسته اند. یا برادر دینی و یا انسانی مثل تو. بعد می فرمایند: «يَقْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَالُ وَيُوتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطِإِ» مردم گرفتارند. مشکلات به آنها فشار می آورد و چیزی می گویند که نباید. گرفتاری از هر سو به آنها فشار می آورد و عمدا یا سهوا چیزهایی می گویند که آدم را ناراحت می کند. اما تو در مقابله و مواجهه عصبانی نشو بلکه «فَأَعْظِمُهُمْ مِنْ عَقْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَقْوِهِ وَصَفْحِهِ»؛ در قابل عفو و صفح پیشه کن؛ کما اینکه دوست داری خداوند با تو اینگونه باشد.

چهار. اگر کسی مراقب باشد که عصبانی نشود و یا اگر عصبانی شد عصبانیت خودش را کنترل کند و بلکه بالاتر، در مقابل بدی ها خوبی کند؛ عاقبت مال اینهاست (والعاقبة للمتقين). ممکن است در حال حاضر حس نکند ولی عاقبت مال اوست، البته کار سختی است و همین کارهای سخت است که انسان را به قله های انسانیت می رساند. جملاتی از امام راحل را از کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل می خوانم:

«از بزرگترین کمالات انسانی، تجاوز (گذشت) اشخاصی است که به اوبدی کردند و صفت عفو و تجاوز، از صفات جمالیه ی حق تعالی است که اتصاف به آن تشبه به مبادی عالیه است و هر کس که در تحت تربیت رب العالمین واقع شد و مربوب ذات مقدس حق تعالی شد، باید در او از صفات جمال حق - جل و علا جلوه [ای] حاصل شود، و مرآت جمال جمیل الهی گردد و از بزرگترین اوصاف حق، رحمت بر عباد و تجاوز از سئیات و عفو از خطیئات است. و اگر در انسان حظی از این اوصاف نباشد، در جواب سؤال قبر که وقت بروز سرایر است نتواند گفت: ربی الله آنگاه که سؤال شود: من ربك؛ زیرا که انتخاب این اسم در بین اسماء، اشارت به آن شاید باشد که در تحت تربیت کی بودی، و دست قدرت کی در تو متصرف بود در حیات دنیاوی؟ پس اگر انسان در تحت ربوبیت ذات مقدس حق، تربیت شده باشد و ظاهر و باطنش مربی به آن تربیت باشد جواب می تواند دهد؛ ه گ نه. با حماب ندهد ه با، الشطاب، ه با، النفس، الاماره شابد بگهد».